

کجا بودنی بود و شد کار بود

(تأملی در خوانش و معنای بیتی از گشتاسپ‌نامهٔ دقیقی)

قطره‌ای پیشکش جیحونِ دانش، استاد مصطفی جیحونی

منوچهر فروزنده فرد

زبان پژوه^۱

مقدمه

در ابیاتی از دقیقی که در شاهنامه نقل شده‌است، آنجا که جاماسپ فرجام نبرد ایرانیان با ارجاسپ را پیشگویی می‌کند، سخنی به گشتاسپ می‌گوید که قصد داریم بر جمله‌ای از آن درنگ کنیم. مطابق چاپ استاد جیحونی جاماسپ به گشتاسپ می‌گوید:

تو زین خاک برخیز و بر شو به گاه مکن فرّه^۲ پادشاهی تباه
که داد خدای است و زین چاره نیست خداوند گیتی ستمگاره نیست
ز اندوه خوردن نباشدت سود کجا بودنی بود و شد کار بود
(نک. فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۰۶۸)

استاد توضیحی دربارهٔ این خوانش و معنای آن نداده‌اند. خوانش استاد کزازی نیز مانند استاد جیحونی است (اختلاف مصراع اول در بحث ما اهمیتی ندارد):

... کجا بودنی بود و شد کار بود (نک. همو، ۱۳۸۴: ۶۳).

ایشان در گزارش بیت می‌نویسند:

شد کار در معنی شدیاری است: زمین شیار کرده و شکافته و شخم‌زده؛ اما، در بیت، برابر با «بودنی» به کار رفته است و در معنی کاری که بی‌گمان روی خواهد داد. این واژه، در آغاز، جمله‌ای بوده است: شد کار؛ کار شد: کار انجام گرفت. شدن در این جمله، با کاربردی که

1. manouchehr_forouzandeh@yahoo.com

۲. در چاپ استاد جیحونی، های «فرّه» همواره ناملفوظ در نظر گرفته شده‌است، حال آنکه برپایهٔ ملاحظات ریشه‌شناختی باید آن را ملفوظ بدانیم و در حالت اضافی «فرّه» ضبط کنیم و نه «فره‌ی/ فرّه». حتی شاید صورت «فرّه»، بی‌هیچ نشانه‌ای، احتیاط‌آمیزتر باشد.

آن را «بودنی بی گمان» (= مستقبل محقق الوقوع) می‌نامیم، در ساخت گذشته به کار رفته است. نمونه‌ای دیگر از کاربرد این واژه سراغ نداریم. [...] شگرفی در واژه «شد کار» انگیزه‌ای شده است که در ژبه «این کار» دگرگون گردد (کزازی، ۱۳۸۴: ۴۳۹).

اشکال خوانش استاد کزازی همان است که خود متذکر شده‌اند: «نمونه‌ای دیگر از کاربرد این واژه سراغ نداریم»، ضمن اینکه به لحاظ دستوری هم توجیه ساختار واژه دشوار می‌نماید.

همچنین استاد خالقی مطلق بیت را در هر دو چاپ قدیم و جدید خود به صورت زیر ضبط کرده‌اند:

... کجا بودنی بود و شد کار بود! (نک. فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۱۷؛ همو، ۱۳۹۴: ۳/۵۶).

ایشان در یادداشت‌های شاهنامه می‌نویسند:

بودنی یعنی «آنچه مقدر» است، فعل ماضی بجای مضارع بکار رفته است: آنچه مقدر است

روی دهد و کار روی‌دانی رخ دهد! و یا: آنچه مقدر است بشود و آنچه شده است، دیگر

شده است! (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۲/۲۲۹).

به نظر می‌رسد استاد رندانه از پیچش بیت گذشته‌اند و گرنه آشکار است که با توضیحات ایشان «بودنی بود» و

«شد کار بود» به یک معنا و حشو خواهد بود! ضمن اینکه شاهدی برای «کار بود» عرضه نکرده‌اند. مرحوم استاد

شریعت، مصحح و شارح دیوان دقیقی طوسی نیز نظری مشابه دارند. ایشان در متن مصحح خود بیت مورد بحث

را نشانه‌گذاری نکرده‌اند (نک. دقیقی، ۱۳۷۳: ۶۷)، اما در یادداشت‌های شرح‌گونه خود درباره آن چنین

می‌نویسند:

«شد» [...] ماضی است که در معنی مستقبل بکار رفته است یعنی خواهد شد. اما کلمه «بود»

پس از کار صفت است برای کار یعنی «بودنی و واقع‌شدنی». و معنی مصراع این است: زیرا که

آنچه باید واقع شود واقع خواهد شد و کار واقع‌شدنی به انجام خواهد رسید (شریعت، ۱۳۷۳:

۲۱۸).

گفتنی است که در چاپ مسکو نیز بیت به صورت زیر و بدون هیچ نشانه‌گذاری‌ای ضبط شده است:

... کجا بودنی بود و شد کار بود (نک. فردوسی، ۱۹۶۷: ۹۵؛ همو، ۱۳۹۱: ۶/۶۹).

۱. به قول نولدکه (۲۵۳۷ = {۱۳۵۷}: ۴۹) دقیقی «در ایراد خطابه‌های مفصل و نیز در نامه‌نویسی بیشتر مهارت دارد» و از این رو

ایجاز سخن فردوسی را نمی‌توان از او انتظار داشت (نیز نک. خالقی مطلق، ۱۳۸۱: به‌ویژه ۳۳۵-۳۳۱ و ۳۴۰-۳۴۱). باین‌همه به نظر

این نگارنده حشو قبیحی چون «بودنی بود و شد کار بود» از دقیقی بعید است.

جنیدی نیز بیت را به نشانه الحاقی / افزوده بودن با حروف ریز و ایرانیک چاپ کرده و در پایان بیت نشانه پرسش گذاشته است:

... کجا بودنی بود و شد کار بود (?) (نک. همو، ۱۳۸۷: ۳/۳۹۳).

راهکار جنیدی تازه نیست. از دیرباز نیز برخی کاتبان که معنای این بیت را دریافته‌اند آن را کنار گذاشته و برخی دیگر - چنان که پیش‌تر در گزارش کزازی دیدیم - «شد کار» را به «این کار» ساده کرده‌اند (نک. دقیقی، ۱۳۷۳: ۱۴۱؛ فردوسی، ۱۹۶۷: ۹۵؛ همو، ۱۳۷۵: ۱۱۷، پانوش؛ همو، ۱۳۹۱: ۶/۳۸۵؛ همو، ۱۳۹۴: ۴/۱۱۲۵).

پیشنهاد نگارنده

نگارنده با توجه به کاستی‌های دو خوانش یادشده، و به‌عنوان خوانشی در کنار آنها، پیشنهاد می‌کند که در جمله «شد کار بود» کلمه «بود» را صفت و به معنی «تمام» در نظر بگیریم که در اینجا نقش مسندی دارد و بر این اساس «شد کار بود» را به معنی «کار تمام شد» بدانیم. اما شرح این پیشنهاد و قرائنی که می‌توان در تأیید آن عرضه کرد:

۱. **بودن:** «بودن» در لغت‌نامه به معنی «به آخر رسیدن، به انتها کشیدن» آمده و این شاهد از تاریخ بیهقی

نیز برای آن ذکر شده است: «[خواجه حسن] چون دانست که کار خداوندش [یعنی امیر محمد] **ببود** دل در آن مال نسبت و خویشان را به دست شیطان نداد» (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «بودن»؛ نیز نک. بیهقی، ۱۳۹۰: ۷۸/۱ و توضیحات شارح، همان: ۱۴۴، که «بودن» را به معنی «به پایان رسیدن، سپری شدن، به سر آمدن» دانسته است). چنان که ملاحظه می‌شود، «کار ببودن» معادل «کار بود شدن» پیشنهادی ماست (نیز سنج. عطار، ۱۳۸۸: ۱۳۱ بیت ۴۸۸ و توضیحات مصحح، همان: ۵۱۲).

۲. **بوده/بیده:** از معنای یادشده برای «بودن» می‌توان صفت فاعلی گذشته^۱ «بوده» را در فارسی به معنی

«تمام، کامل» فرض کرد. این فرض بر شواهد زیر استوار است:

الف) واژه «بوده» (bu:da) به معنی «کامل» در گویش روستای «بلوچی» از توابع دهستان دُرز شهرستان لارستان فارس (نک. سلامی، ۱۳۹۰: ۲۳۰ و ۲۵-۲۳).

۱. امروزه به‌نادرست همه صفت‌های ساخته‌شده از «ماده ماضی + ه» را صفت مفعولی می‌نامند اما صحیح آن است که حاصل «ماده ماضی لازم + ه» را «صفت فاعلی گذشته» و حاصل «ماده ماضی متعدی + ه» را «صفت مفعولی گذشته» بنامیم (نک. ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۱۳).

ب) واژه «بیده» به معنی «کامل» در فارسی که - به شرط اصالت - گونه‌ای از «بوده» می‌نماید^۱ (سنج. حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/۵۶۴).^۲

۳. **بود:** کلمه «بود» به معنی «تمام» نیز صفت فاعلی گذشته مرخم است از «بودن». «بود» به این معنی در کاربرد صفتی و اسمی خود (به ترتیب به معنی «کامل» و «همه، کل») در گویش‌های ایرانی - از جمله در استان‌های کرمان، فارس^۳، خراسان رضوی، خراسان جنوبی و سیستان و بلوچستان - زنده است (نک. پورمختار و فروزنده فرد، ۱۳۹۶).^۴

چنان‌که پورمختار و فروزنده فرد (۱۳۹۶) نشان داده‌اند، کلمه «بود» را به‌عنوان اسم (به معنی «تمام، همه، کل») در برخی متون فارسی نیز می‌توان یافت، از جمله در این بیت حافظ: «همچو گلبرگ طری بود وجود تو لطیف / همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش». به نظر نگارنده کاربرد صفتی آن را نیز در بیت مورد بحث از دقیقی شاهد هستیم.

۴. **بونده / بوندگ:** از دیگر کلمات مرتبط با «بود»، به معنی پیشنهادی نگارنده، می‌توان به واژه «بوندگ» (bo(a)wandag) به معنی «کامل» در فارسی میانه و پهلوی اشکانی اشاره کرد^۵ که ظاهراً

-
۱. برای شواهدی از تبدیل «بود» به «بید»، نک. برومند سعید (۱۳۷۹: ۲۷۳). «بید» هنوز در بسیاری از مناطق کشور، به‌ویژه در روستاها، به‌جای «بود» کاربرد دارد. در فارسی میانه هم «بید» (bīd) به‌جای «بود» (būd) به کار رفته‌است (نک. بهار، ۱۳۴۵: ۱۰۴).
 ۲. پورمختار و فروزنده فرد (۱۳۹۶: ۵۲) با اعتماد به حسن دوست این کلمه را متفاوت با «بود» و «بونده» دانسته‌اند، اما نگارنده اکنون قائل به ارتباط ریشه‌شناختی میان این کلمات است.
 ۳. پورمختار و فروزنده فرد (۱۳۹۶: ۴۵-۴۶) اشاره کرده‌اند که با وجود مراجعه به گویش‌نامه‌های فارس و پرسش از دوستان شیرازی کلمه «بود» یا گونه‌هایی از آن را در استان فارس نیافته‌اند اما پس از چاپ آن مقاله نگارنده با مراجعه به دفتر ششم از گنجینه گویش‌شناسی فارس دریافت که در گویش چاه‌گونوی کلمه «بود» (buδ) به معنی «کامل» رایج است (نک. سلامی، ۱۳۹۰: ۲۳۱). همچنین سنج. «بوده» (bu:da) در گویش روستای بلوچی استان فارس که پیش‌تر بدان اشاره شد.
 ۴. کوشش در حل مشکلات متون ادبی به کمک گویش‌ها بی‌سابقه نیست و برای نمونه درباره شاهنامه می‌توان به مقالات چرمگی عمرانی (۱۳۸۹)، صادقی محسن‌آباد (۱۳۹۳) و آیدنلو (۱۳۹۴) اشاره کرد. البته این بدان معنا نیست که لزوماً توجه گویشی همواره حرف آخر را می‌زند. مثلاً درباره کلمه «مری»، که در مقاله صادقی محسن‌آباد کلمه‌ای گویشی در نظر گرفته شده، نظریات مقرون‌به‌صواب دیگری نیز وجود دارد؛ نک. وفایی و دالوند (۱۳۹۵) و خطیبی (۱۳۹۷).
 ۵. مکنزی این کلمه را به‌صورت bowandag ضبط کرده (نک. MacKenzie, 1971: 19) و نوبرگ آن را به‌صورت سنتی bavandak خوانده‌است (نک. Nyberg, 1974: 45). بویس صورت پهلوی اشکانی مانوی‌اش را bawandag دانسته (نک. Boyce, 1977: 28) و دورکین - مایسترانست نیز علاوه بر پهلوی اشکانی مانوی، صورت فارسی میانه مانوی آن را نیز bawandag ضبط کرده‌است (نک. Durkin-Meisterernst, 2004: 117). در ارمنی نیز این کلمه به دو صورت bavandak و bovandak وام گرفته شده‌است (نک. نوبرگ، همان‌جا). بر همین اساس رواقی (۱۳۸۱: ۷۱) نیز کلمه فارسی «بونده» را به‌صورت bo(a)vande(a) واج‌نگاری کرده‌است.

صفت فاعلی مضارع از فعل «بودن» است (نک. راستارگویوا، ۱۳۴۷: ۳۶). این کلمه به صورت «بونده» به فارسی رسیده است (نک. رواقی، ۱۳۸۱: ۷۱-۷۲ و ۴۱۲).

۵. **بُنُّن:** واژه دیگری که احتمالاً به بحث ما مربوط است صفت «بُنُّن» به معنی «کامل، درسته، ناکاسته» در فارسی قزوینی است (نک. خرمشاهی، ۱۳۸۷: ۳۶۴).

با توجه بدانچه ذکر شد، به نظر نگارنده، در بیت دقیقی می‌توان خوانش سومی به خوانش‌های پیشین (یعنی خوانش شریعت - خالقی مطلق و خوانش جیحونی - کزازی) افزود و آن همانا خوانش «شد [فعل] کار [نهاد] بود [مسند]» به معنی «کار تمام شد» است. همچنین، در صورت صحت وجه پیشنهادی ما، واژه «بود» را با مقوله دستوری صفت به معنی «تمام، کامل» (با شاهد بیت دقیقی) و با مقوله دستوری اسم به معنی «تمام، همه، کل» (با شاهد بیت حافظ) می‌توان به فرهنگ‌های فارسی وارد کرد^۱.

منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۴). «کَرز (karz) واژه‌ای از گویش خراسان در شاهنامه؟ (طرح مسأله و اقتراح)». *پژوهشنامه ادب حماسی*، س ۱۱، ش ۲۰، ص ۱۱-۲۴.
- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۵). *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: سمت.
- برومند سعید، جواد. (۱۳۷۹). *دگرگونی‌های آوایی واژگان در زبان فارسی*. ج ۱. چ ۳. کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
- بهار، مهرداد. (۱۳۴۵). *واژه‌نامه بندهش*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بیهقی، محمد بن حسین. (۱۳۹۰). *تاریخ بیهقی*. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. ج ۱. چ ۱۵. تهران: مهتاب.
- پورمختار، محسن و منوچهر فروزنده فرد. (۱۳۹۶). «همچو گلبرگ طری بود وجود تو لطیف: پیشنهاد خوانشی نو برای بیتی از حافظ بر پایه شواهد گویشی». *شعرپژوهی (بوستان ادب)*، س ۹، ش ۴ (پیاپی ۳۴)، ص ۳۹-۵۶.
- چرمگی عمرانی، مرتضی. (۱۳۸۹). «بازخوانی مصراع‌ی از شاهنامه: "هم" یا "هم"». *جستارهای ادبی*، س ۴۳، ش ۱ (پیاپی ۱۶۸)، ص ۱۳۵-۱۴۶.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*. ج ۱. چ ۲. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۱. از دوستان دانشمند آقایان مسعود راستی‌پور، دکتر علی شاپوران، دکتر سعید مهدوی‌فر، دکتر خلیل کهریزی و دکتر الوند بهاری که پیش‌نویس این مختصر را ملاحظه و نگارنده را در اصلاح آن یاری فرمودند صمیمانه سپاسگزارم.

- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۱). «نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجشی با سخن فردوسی». سخن‌های دیرینه (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه). به کوشش علی دهباشی. تهران: افکار. ص ۳۲۹-۴۰۶.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه. ج ۲. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۸۷). «صد واژه از فارسی قزوینی». از واژه تا فرهنگ. تهران: ناهید. ص ۳۵۹-۳۷۵.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۷). «هیون مری: درباره مصراع‌ی بحث‌انگیز در شاهنامه». فرهنگ‌نویسی، ش ۱۳، ص ۱۵۵-۱۵۹.
- دقیقی، محمد بن احمد. (۱۳۷۳). دیوان دقیقی طوسی. به اهتمام محمدجواد شریعت. چ ۲. تهران: اساطیر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی. چ ۴. تهران: دانشگاه تهران.
- راستار گویوا، و. س. (۱۳۴۷). دستور زبان فارسی میانه. ترجمه ولی‌الله شادان. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- رواقی، علی. (۱۳۸۱). ذیل فرهنگ‌های فارسی. با همکاری مریم میرشمسی. تهران: هرمس.
- سلامی، عبدالنبی. (۱۳۹۰). گنجینه گویش‌شناسی فارس. چ ۶. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- شریعت، محمدجواد. (۱۳۷۳). نک. دقیقی.
- صادقی محسن‌آباد، محسن. (۱۳۹۳). «مری، واژه‌ای نادر در شاهنامه». فرهنگ‌نویسی، ش ۸، ص ۱۲۴-۱۲۹.
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۸). الاهی‌نامه. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. ویرایش ۲. چ ۵. تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۶۷). شاهنامه فردوسی. چ ۶. به اهتمام م. ن. عثمانوف. زیر نظر ع. نوشین. مسکو: دانش.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. چ ۵. کالیفرنیا و نیویورک: مزدا و بنیاد میراث ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹). شاهنامه فردوسی: تصحیح انتقادی، مقدمه تحلیلی، نکته‌های نویافته. به کوشش مصطفی جیحونی. چ ۳. اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). نک. کزازی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). شاهنامه فردوسی. ویرایش و گزارش فریدون جنیدی. چ ۳. تهران: بلخ.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۱). شاهنامه. به تصحیح و اهتمام ا. پ. چلیشف و دیگران. زیر نظر مهدی قریب. چ ۶. تهران: سروش و مسکو: فرهنگستان علوم روسیه، انستیتوی خاورشناسی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۴). شاهنامه. پیرایش جلال خالقی مطلق. چ ۳ و ۴. تهران: سخن.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۴). نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی. چ ۶. تهران: سمت.

- نولدکه، تئودور. (۲۵۳۷ = {۱۳۵۷}). حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ علوی. چ ۳. تهران: سپهر.
- وفايي، عباسعلي و ياسر دالوند. (۱۳۹۵). «دو واژه محل نظر در شاهنامه». متن پژوهی ادبی، س ۲۰، ش ۶۷، ص ۳۷-۴۹.

- Boyce, M. (1977). *A Word-list of Manichaean Middle Persian and Parthian (=Acta Iranica 9a)*. Téhéran-Liège: Bibliothèque Pahlavi and Leiden: Brill.
- Durkin-Meisterernst, D. (2004). *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*. Turnhout: Brepols.
- MacKenzie, D. N. (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*. London: Oxford.
- Nyberg, H. S. (1974). *A Manual of Pahlavi*. Vol. II. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.